

تأملی
در
فقه شورا
و
مشورت

سید علی میر موسوی

توفیق الشاوی، فقه الشوری
والاستشاره، الطبقة الثانية، [قاهره]،
الوفاء للطباعة والنشر ۱۹۹۲م/
۱۴۱۳ق

در میان آثار مربوط به فقه سیاسی
اهل سنت، کتاب «دکتر توفیق الشاوی»،
دارای نوآوری‌هایی می‌باشد. باگرم شدن
مباحث مربوط به دمکراسی در جهان
اسلام، پاره‌ای از اندیشمندان مسلمان
معاصر عرب، درصدد برآمدند تا با
بازنگری در متون دینی، الگویی ویژه را
برگزینند که هم بتواند پاسخگوی
نیازهای زمانه باشد و هم با معارف و
ارزشهای دینی سازگار باشد. این امر
سبب شد تا بحث پیرامون مفهوم شورا
در نظرگاه اسلام، اهمیت یابد و شماری
از این اندیشمندان الگوی فوق را در این
مفهوم یافتند و در این باره، آثاری تدوین
یافت. کتاب «فقه الشوری والاستشاره»
با نگاهی نو به مفهوم شورا و قلمرو
عرصه‌های آن، در راستای تدوین
نظریه‌ای فراگیر پیرامون (شورا) نگاشته
شده است که در این نوشتار مورد

توصیف واقع می‌شود.

۱- مؤلف معتقد است که واژه شورا نشانگر دو مفهوم است؛ یکی عام و دیگری خاص. مفهوم عام شورا هرگونه همفکری و تبادل نظر را در بر می‌گیرد، هرچند که فاقد جنبه الزامی باشد. مفهوم محدود و خاص شورا، نشانگر پیمانی الزامی است که از سوی مجموعه‌ای از افراد (جماعت) صادر می‌شود.^(۱)

نویسنده درصدد است تا نظریه خود را پیرامون مفهوم عام شورا سامان دهد.^(۲) هدف او از این تلاش، این است که از متون دینی، نظریه و روشی استخراج کند که بین حفظ شریعت و التزام آن از سویی و نقش مردم از سوی دیگر جمع نماید. از نظر او، نه نظامهای استبدادی به گونه‌ای که در تاریخ خلافت اسلامی وجود داشت و نه دموکراسی به شیوه غربی آن، قادر به این کار نیستند؛ در حالی که نظام شورا توانایی این امر را داراست.^(۳)

۲- ایده اصلی شای این است که شورا، اصل و روشی است که اسلام در همه ابعاد حیات جمعی آن را به رسمیت شناخته است. در عرصه حیات فردی و زندگی خصوصی نیز همکاری و تبادل نظر توصیه شده است، هرچند التزام به نتایج آن ضرورت ندارد. از اینرو، وی در بیشتر مباحث کتاب خود، درصدد مقایسه شورا و امتیازات آن با دموکراسیهای غربی از یک سو و نظامهای کمونیستی از سوی دیگر است. از نظر او، تمایز بین انواع شورا، اولین گام در بررسی و تبیین حکم آن است و اشتباه بسیاری از پژوهشگران ناشی از همین عدم تمایز است و همین امر، موجب پیدایش آرای متناقض پیرامون وجود یا عدم وجود و الزامی یا غیر الزامی بودن آن گردیده است.

شای به سه نوع اصلی اشاره می‌کند:

۱- «استشاره» یا «مشورت اختیاری» که امری اخلاقی است و در حوزه مسائل و امور خصوصی و شخصی بدان توصیه شده است و پیروی از آن، جنبه الزامی ندارد. این قسم، شامل مشورت در امور عمومی که اختیار آن به یک نفر یا یک نهاد و گروه واگذار شده، نیز می‌شود.

۲- شورایی (اجتماعی) که مربوط به امور عمومی بوده و منتهی به اتخاذ تصمیم و

قراردادی اجتماعی می‌گردد. این قسم از شورا واجب و پیروی از نتیجه آن الزامی است. ۳- مشورت در فقه و اجتهاد: این نوع از شورا ما بین دو قسم اول قرار می‌گیرد. وی معتقد است کسانی که حکم به عدم وجوب شورا و غیر الزامی بودن آن کرده‌اند، به قسم اول نظر داشته‌اند؛ ولی حکم آن را به قسم دوم نیز سرایت داده‌اند و کسانی که حکم به وجوب مطلق کرده‌اند؛ بر عکس دسته قبل عمل کرده‌اند. بنابراین تمایز بین این اقسام ضروری است.

«نتیجه بی‌توجهی به این تفاوت، این شده است که لفظ شورا بدون اضافه کردن قیدی به آن، در هر دو نوع اختیاری و وجوبی به کار رود و این امر به صدور حکم یکسانی (وجوب و الزام) در مورد آنها منجر شده است و پژوهشگران را دو دسته کرده است. دسته‌ای، حکم شورای اجتماعی را بر همه حالات مترتب ساخته‌اند و دسته‌ای دیگر، حکم استشاره یا مشورت اختیاری فردی را بر همه حالات روا دانسته‌اند و این امر به یک جدال بی‌نتیجه انجامیده است».^(۴)

شاوی برای نوع اول واژه «استشاره» را برگزیده و برای نوع دوم واژه «شورا» را مناسب می‌داند.

۴- از دیدگاه مؤلف، موضوع شورا یکی از موضوعات اصیل و عمیق و گسترده فقه اسلامی است و ثمره آن منحصر در فقه اسلامی نبوده؛ بلکه در حقوق عمومی و حقوق بین‌الملل نیز کاربرد فراوانی دارد. دو قلمرو اصلی شورا، یکی فقه اسلامی است و یکی نظام سیاسی و به دلیل استقلال حوزه شریعت از حکومت در تاریخ اسلام، شورا در فقه، اصالت خود را حفظ کرده است؛ هرچند در حوزه سیاست این اصل تعطیل گردید و به فراموشی سپرده شد. بر این اساس، مباحث شورا در فقه به دو بخش منقسم می‌گردد؛ یکی بحث از اجماع و اجتهاد در فقه است که جایگاه آن در علم اصول می‌باشد و دوم بحث از نقش آن در گزینش زمامداران و نظارت بر ایشان است که جایگاه آن در مبحث نظام حکومت و دولت، در علم فروع می‌باشد. به نظر شاوی لازم است تا بررسی جامع و شاملی بین این دو بحث را جمع کند و در این راستا، وی مباحث کتاب خویش را در سه فصل اصلی مطرح می‌سازد (که از هر یک به عنوان «کتاب» یاد می‌کند):

اول: شورا در شریعت و فقه و یا شریعت شورا

دوم: شورا در حکومت و یا امت شورا

سوم: آینده شورا

در فصل اول، از رابطه متقابل بین شورا و شریعت بحث می‌کند. از سویی فقه‌الشریعی و احکام آن، از مصادر شریعت گرفته می‌شود و از سوی دیگر، شورا به عنوان روشی برای استنباط احکام شریعت از طریق اجماع و اجتهاد، دارای نقش می‌باشد و به همین دلیل فصل اول به دو بخش کلی تقسیم می‌شود یکی «شورا و احکام آن در شریعت» و دوم «جایگاه شورا در منابع فقه: اجماع و اجتهاد».

در فصل دوم یا کتاب دوم مباحثی چون سرشت و مبانی شورا، مبانی قانونی و نقش قرارداد در شورا و بررسی نظام ناقص شورایی که در آن جایگاه شورا در حاکمیت، تحت الشعاع قرار گرفته است، اختصاص دارد.

و در فصل سوم، وضعیت کنونی شورا در جوامع اسلامی و تصمیماتی که در این رابطه برای آینده بایستی اتخاذ کرد، مورد بحث قرار گرفته است.

نظر به گستردگی مطالب کتاب و برخی از زواید، در ادامه، به توصیف اجمالی و بیان اهم نکات مطرح شده در فصول و ابواب آن می‌پردازیم.

«شریعت شورا»

عنوان فوق، برای فصل اول از این کتاب انتخاب شده است. در این فصل، ابتدا مبانی دینی شورا در منابع اسلامی بیان می‌گردد. هدفی که در این بخش دنبال می‌شود، استخراج نظریه‌ای اسلامی پیرامون شورا است و مؤلف به دنبال اثبات این است که شورا یک اصل و روش اسلامی است و دارای مزایایی نسبت به دمکراسیهای غربی می‌باشد. در این راستا، به ادله قرآنی شورا استناد می‌شود. نکته جالب در این قسمت، استناد به آیات امر به معروف و نهی از منکر برای اثبات اصل شورا است. شایسته کوشش می‌کند، ثابت کند امر به معروف و نهی از منکر، تنها از طریق شورا قابل اجرا است و به این ترتیب شورا به عنوان مقدمه لازم برای تحقق این واجب، واجب است. وی معتقد است، بدون

شورا راه برای سوء استفاده از این اصل و تجاوز حاکمان به حقوق مردم یا افراد به حقوق یکدیگر باز می‌شود.

بخش دیگری از این فصل، به بیان احکام مشورت یا استشاره و شورا اختصاص یافته است. در این بخش، مؤلف ابتدا انواع مشورت و شورا را متمایز ساخته و سپس به بیان احکام آنها می‌پردازد. در بحث از شورای اجتماعی نیز میان وجوب و الزام، تفاوت می‌گذارد. منظور از وجوب، ضرورت تشکیل شورا و اتخاذ تصمیم از این طریق می‌باشد؛ ولی الزام نشانگر ضرورت پیروی از نتایج شورا است. از نظر وی، میان وجوب شورا و الزامی بودن پیروی از حاصل و نتیجه آن، تلازم وجوب ندارد و امکان وجود اولی بدون دومی منتفی نیست.^(۵)

بخش سوم از این فصل به بررسی جایگاه شورا در منابع شریعت اسلام اختصاص یافته است. از نظر نویسنده، شورا هم از طریق اجماع و هم از ناحیه اجتهاد در استنباط احکام شریعت دارای نقش می‌باشد. در ادامه، بحث گسترده‌ای پیرامون اجماع و اجتهاد مطرح گردیده و فروعات بسیاری در این رابطه مورد بررسی قرار گرفته است.

در بحث از اجماع، ضمن بیان عناصر تشکیل دهنده آن (اتفاق، منسوب به دقت و در عرصه مسائل فقهی) تفاوت آن با شورا در عرصه سیاسی در دو مورد، ذکر می‌شود:

۱- حوزه اجماع، مسائل مربوط به فقه و قانونگذاری اسلامی است ۲- اجماع مستلزم اتفاق می‌باشد.

سپس جایگاه اجماع در میان سایر منابع شریعت بیان می‌گردد و مرتبه اجماع پس از کتاب و سنت قرار می‌گیرد. مؤلف انواع اجماعها را نیز درجه بندی کرده و میزان اعتبار هر یک را بیان می‌دارد.

شایسته است پیش نهاد «سنهوی» و «دهلوی» برای تشکیل مجلس اجماع را نقد می‌کند و معتقد است خطر اینکه چنین مجلسی تحت سیطره حکومت درآید و به استقلال شریعت لطمه وارد آورد، بسیار است.

موضوع دیگری که در این قسمت مطرح شده، قانونگذاری است. مؤلف ابتدا بین قوانین وصفی رایج در نظامهای مدرن و قانونگذاری بر اساس شریعت اسلامی تفاوت

می‌گذارد و معتقد است در جوامع اسلامی، قانونی کردن احکام شریعت امری ضروری است و در عین حال دارای مخاطراتی نیز می‌باشد؛ بنابراین دارای شرایطی می‌باشد. وی چالش‌های موجود در زمینه قانونگذاری در چارچوب احکام شریعت را بیان کرده و راه‌حلهایی برای آن ارائه می‌دهد.

قسمت دوم از کتاب با عنوان «امة الشوری» به بحث از جایگاه شورا در امت مسلمان اختصاص دارد. این قسمت دارای دو فصل می‌باشد؛ در فصل اول، به بررسی آزادی به عنوان جوهر و ماهیت اصلی شورا می‌پردازد و در فصل دیگر، نظام حکومتی مبتنی بر شورا را مورد کنکاش قرار می‌دهد. از نظر مؤلف، تاریخ دولتهای اسلامی طبق این نظر به دو بخش قابل تقسیم است؛ یکی، حکومت کامل شورایی و دیگری حکومتهایی که در آن شورا به طور ناقص (تنها در عرصه تشریح و فقه) وجود داشته است.

در دسته اول، حاکمان بر اساس تصمیم متخذ از ناحیه شورا، به عنوان جانشین امت عهده‌دار فرمانروایی می‌شوند و مشروعیت این شورا در صورتی است که افراد به طور کاملاً آزادانه در آن شرکت کنند؛ هرچند این آزادی بایستی در چارچوب شریعت باشد در غیر این صورت حکومت راشده نبوده و بایستی برای تبدیل آن به راشده تلاش کرد. یکی از نکات قابل توجه در این قسمت، این است که نویسنده سعی کرده است با استناد به اصل شورا، پایه‌ای برای اصل آزادی در اسلام تأسیس کند. از نظر وی، شناسایی اصل شورا، مستلزم شناسایی شخصیت مستقل و آزاد افراد به طور پیشینی است. بنابراین اصل آزادی از یک امر ایجابی استنباط می‌شود نه از اصل عدم ولایت.

«جوهر شورا در اسلام آزادی است. چون بنیان شورا بر این است که آزادی افراد اصیل است و به همین جهت، حق ابراز نظر خود را همانند دیگران دارا هستند و حق انتقاد دیدگاه دیگران و تعیین حکام را دارا می‌باشند و هرگاه کسی از آزادی بهره‌مند نباشد، نظر او نیز ارزشی ندارد و لذا مفهومی برای مشارکت او در مشاوره و همفکری و تبادل نظر قابل تصور نیست».^(۶)

«... بنابراین فرمانروایی، در مرتبه بعدی نسبت به آزادی و حقوق افراد قرار

دارد».^(۷)

به نظر شای، این یکی از امتیازات اسلام نسبت به دمکراسی است؛ چون در دمکراسی، فرد در اکثریت ذوب می‌شود و آزادی او تحت الشعاع اکثریت واقع می‌شود. به همین دلیل است که در پرتو اصل شورا، حق فرد مقدم بر جامعه می‌شود. بر همین اساس، وی معتقد است رأی شورا برای فرمانروا جنبه الزامی دارد و به انتقاد از کسانی می‌پردازد که پیروی از نتیجه شورا را بر حاکم ضروری نمی‌دانند.

نقد دیدگاه عبدالرزاق

شای در ادامه به نقد دیدگاه «عبدالرزاق» پرداخته است. در این زمینه، وی ابتدا به مقایسه نظرگاه «سنهوری» با عبدالرزاق می‌پردازد و نقطه اشتراک هر دو را در ضرورت حکومت بیان می‌دارد. اختلاف سنهوری با عبدالرزاق بر سر این است که از نظر سنهوری، اسلام مبانی معینی برای حکومت وضع کرده است و مسلمانان را به مراعات آنها ملزم ساخته است؛ ولی عبدالرزاق بر عکس معتقد است که اسلام هیچ نوع نظام خاص سیاسی را پیشنهاد نکرده است. شای، از اطلاق کلام عبدالرزاق استفاده می‌کند که هر نوع حکومتی اگرچه استبدادی باشد به نظر او با اسلام سازگار است و به این ترتیب وی، شورای آزاد را به عنوان یکی از مبانی حکومت در اسلام انکار می‌کند. بدین ترتیب، عبدالرزاق به جای معرفی یک نظام حکومتی سازگار با اصول اسلامی که بتواند جانشین نظام خلافت شود، به کلی آن را انکار و زحمت تحقیق را از خود سلب کرده و راه را برای سکولاریسم و دور شدن حکومت از ارزشهای دینی فراهم می‌سازد. در حالی که به نظر شای، اصل شورا، بهترین اصلی است که مبنای حکومت در اسلام را تشکیل می‌دهد. در اینجا، دیدگاه مؤلف کاملاً قابل ایراد است؛ چرا که هدف عبدالرزاق این است که مسائل حوزه سیاست را از قلمرو انتظارات از دین، خارج کرده و آن را در حوزه عقل بشری قرار دهد و این مسأله با پذیرش پاره‌ای از ارزشهای کلی در دین اسلام که نظام سیاسی مکلف به رعایت آن است، منافاتی ندارد.

«همانا این موارد، مسائل سیاسی صرف می‌باشد که دین درباره آنها دخالتی نکرده است، نه شناسایی کرده و نه انکار نموده است، نه بدانها فرمان داده و نه از آنها نهی کرده

است؛ بلکه آنها را برای ما قرار داده است تا به احکام عقل خود و تجربه‌های امتهای و قواعد سیاسی رجوع کنیم».^(۸) به نظر می‌رسد التزام به اصل شورا نیز به نوعی بازگشت به همین کلام باشد؛ چون در سایه این اصل، تعیین شکل حکومت و قواعد اداره آن با عقل انسانها، مشخص می‌شود.

«اصل شورا در اسلام معنایش این است که به افکار و نظریات افراد و گروهها، در تصمیم‌گیریهای اجتماعی و تعیین نمودن آن حق مشارکت داده شود».^(۹)

آزادی تشکیل گروهها، جمعیتها و احزاب

در این رابطه، دیدگاه شایع به طور خلاصه این است:

«شورا تنها در چارچوب نظام حزبی حاصل نمی‌شود و انحصارگفتگو و

فرمانروایی را در چارچوب احزاب روانمی‌شمارد؛ بلکه اصل شورا، حق اظهار

نظر و دفاع از آن را برای همه افراد در جامعه به رسمیت می‌شناسد؛ حال چه

اینکه فرد عضو حزب باشد یا اینکه مستقل باشد».^(۱۰)

وی در تحلیل احزاب، بیشتر به ابعاد منفی آنها می‌اندیشد و معتقد است در جوامع

مدرن احزاب جانشین کلیساهای قرون وسطی شده‌اند؛ به همین دلیل است که

نظامهای فاشیستی و دیکتاتوری، در قالب همین نظامهای حزبی ظهور یافته‌اند.

در نهایت شایع می‌گوید:

«به نظر ما، در واقع، شورا منافاتی با نظام حزبی ندارد، ولی آن را به اصول

شریعت مقید می‌سازد، شریعتی که هم از تفریطی که منجر به تعدد احزاب

می‌شود، باز می‌دارد و هم از افراط در قالب نظام تک حزبی، نهی می‌کند».^(۱۱)

تحلیل شایع در مورد احزاب نشانگر این است که اصل شورا به امر تازه‌ای در باب

احزاب منجر نمی‌شود به همین دلیل، سبک بحث وی بیشتر عقلانی است تا شرعی.

لیستایی اصول و آزادی مقررات و سازماندهی

فصل ششم کتاب با عنوان فوق آغاز می‌شود و مقصود این است که بر اساس مبانی

دینی اسلام، اصول ثابت شورا، راه را برای تعیین شیوه تحقق آن مسدود نمی‌سازد؛ بلکه

کیفیت و تنظیم قواعد و اجرای آن بر اساس مقتضیات زمان و مکان و با استمداد از عقل و معارف بشری شخص می شود.

هرچند در اسلام برتری از آن شریعت و خداست؛ ولی این امر سبب نمی شود که در نظام اسلامی نوعی تئوکراسی از قبیل آنچه در مسیحیت بود، بوجود آید. تئوکراسی مسیحی به معنای فضیلت صنف و دسته خاصی برای اجرای احکام الهی هرگز در اسلام پذیرفته نیست. شاوی در این فصل کوشش می کند تا این ادعا را مدلل سازد.

به نظری، ادعای طرفداران سکولاریسم در مورد اسلام، مصداق ندارد؛ چون سلطه شریعت به معنای سلطه طبقه خاصی بر جامعه نخواهد بود و اساساً در اسلام، سلطه دینی وجود ندارد و به همین دلیل، بحث از جدا ساختن سلطه دینی از سلطه مدنی، مفهوم نمی یابد.

«صحبت از جدایی بین فرمانروایی دینی از فرمانروایی مدنی، تنها در

اروپای مسیحی جایی دارد؛ چون کلیسا از سلطه دینی و قانونگذاری بهره مند

است» (۱۲)

شاوی، متهم شدن سنهوری به طرفداری از علمانیت را ناشی از افکار سلطه دینی می داند و این را شاهی برای مدعای خود ذکر می کند.

«سنهوری در کتابش بر این نکته تأکید می کند که اجرای شریعت اسلام،

موجب برپایی یک حکومت مدنی است و جامعه را از برپایی هر نوع حکومت

خداسالارانه نگهداری می کند» (۱۳)

اصلی که موجب جدایی حکومت اسلامی از تئوکراسی می شود، استقلال شریعت از حکومت و جدایی کامل بین امر تشریح و امر حکومت می باشد، بدین ترتیب منبع مشروعیت حکام تنها اراده مردم است.

شاوی به پیروی از استاد خویش، سنهوری مواردی را که حکومت اسلامی در ارتباط با شؤون دین برپای دارد، به اختصاصات یا اختیارات حکومت تعبیر می کند و بین اختیارات و سلطه فرق می گذارد. چون اختیار صرفاً یک شأن اجرایی است و برای همه احکام نیز وجود دارد.

«شورایی بودن امامت»

در این قسمت مؤلف در صدد اثبات این امر است که:

«امامت در فقه همانند امامت در حکومت مبتنی بر رضایت توده مردم

توسط یک شورای آزاد می‌باشد.»^(۱۴)

استدلال وی در مورد شورایی بودن امامت در فقه، این است که امامت افرادی مثل ابوحنیفه و شافعی، مالک و حنبل توسط سلاطین شناسایی نشد؛ بلکه این جمهور و توده مردم بودند که بر اساس شناخت خویش، از آنان پیروی و آنان را امام قرار دادند. علاوه بر این، امامت فقها صرفاً در امر افتاء است و این موجب جدایی و استقلال شریعت از حکومت و استقلال علما از حکام می‌باشد. مؤلف در اینجا تعریضی به نظرگاه شیعه درباره امامت دارد و بر آن است که نظریه ولایت فقیه امام به دلیل اعتبار انتخاب مردم به جای وصیت، گام بسیار مهمی در تقریب فقه شیعه و فقه سنت برداشته است. دیدگاه وی در این باره در صورتی صحیح است که نظریه امام را ولایت انتخابی فقیه بدانیم در حالی که در قرائت مشهور و رایج، نظریه امام ولایت انتصابی فقیه بوده است.^(۱۵)

نقش شورا و رأی مردم در امامت فقهی بدین ترتیب است که علما تنها حق افتاء دارند، ولی قدرت الزام کسی را ندارند و این الزام در سایه پذیرش و پیروی مردم به وسیله شورا حاصل می‌شود. بنابراین علما حتی سلطه تشریحی نیز دارا نیستند. به همین دلیل است که هیچ تشکیلاتی از سوی علما به عنوان متولیان شریعت تشکیل نشده است. «تفکیک امامت سیاسی از امامت فقهی»

در این بخش دو بحث مطرح شده است؛ یکی اینکه آیا اطلاق امام به حکام، جایز است یا اینکه صرفاً در مورد مجتهدین در فقه می‌توان به کار برد. از دیدگاه مؤلف چون ولایت سیاسی بر اساس شورا است و شرط اجتهاد برای زمامدار لازم نیست، لذا اطلاق امام به او جایز نیست.

بحث دیگر اینکه آیا جمع روایات در الگوی آرمانی لازم است یا نه؟ به نظر وی در دوران خلافت راشده، نمونه‌ای از این جمع وجود داشته است؛ ولی در شرایط فعلی

ممکن نیست، خصوصاً با پیشرفتهای پیچیدگیهای جهان امروز، تخصص در فقه با تخصص در امر اداره سیاست، قابل جمع نیست.

بحثی که در اینجا قابل طرح می باشد، این است که با تفکیک امر امامت آیا یکی بر دیگری برتری دارد و این برتری از آن کیست؟

پاسخ واقع گرایانه به این پرسش از نظر شای چینی است:

«در شرایط جدایی ولایت سیاسی از امامت فقهی، بایستی یک موازنه دقیق

بین عمل فقها در عرصه فقه و اجتهاد و ولایت حکام در عرصه سیاست وجود

داشته باشد. امامان فقهی، کلام آخر را در حوزه شریعت و فقه مطرح کنند و

سلاطین حرف آخر را در عرصه سیاست بزنند».^(۱۶)

ایراد این پاسخ این است که ملاک تمایز مسائل دو حوزه مشخص نیست و از این

جهت، امکان تداخل وجود دارد.

به هر حال مؤلف بر تفکیک دو حوزه فوق اصرار دارد. حتی در صورتی که فقیه

جامع شرایط عهده دار ولایت سیاسی باشد، حوزه اختیارات وی شامل مسائل مربوط

به شریعت نمی باشد.

مؤلف سپس به بحث از قلمرو آزادی در تعیین مقررات و سازماندهی شورا

می پردازد و بار دیگر تفکیک شورا در عرصه فقه و سیاست را مطرح می کند. بحث

بعدی وی در ارتباط با نقش مشاوره آزاد و مستمر در عرصه فقه است. و در نهایت این

نکته را مطرح می کند که التزام شورا به شریعت مانع از تحویل حکومت اسلامی به

دیکتاتوری است.

قسمت بعدی کتاب با عنوان «حکومت الشوری» آغاز و دارای دو فصل است در

فصل اول، ویژگیهایی که موجب برتری حکومت شورایی است، مطرح می شود. در این

زمینه، ابتدا وجوه تمایز نظام شورایی و نظام دمکراتیک بیان گردیده است. و سپس به

نقش قرارداد اجتماعی در حکومت شورایی پرداخته شده و مباحثی نظیر بیعت مطرح

گردیده است. بحث از تحول نظامهای سیاسی در جهان قدیم و جدید، بحث دیگری

است که مؤلف به آن می پردازد و در این راستا انواع نظامهای سیاسی را در طول جهان

مورد بررسی اجمالی قرار می‌دهد.

پس از این بحث دمکراسی اسلامی و ویژگیهای آن مطرح و در ارتباط با رقابت در حکومت اسلامی مطالبی بیان شده است.

در فصل هشتم به اصل مقاومت در برابر حکومت طغیانگر اشاره و سپس اصل ضرورت مطرح می‌گردد و مراد از اصل ضرورت به نظر نویسنده، این است که هرگاه مقاومت در برابر حاکم طاغوت موجب بروز فتنه و ریخته شدن خونها شود، و چاره‌ای جز پذیرش نظام استبدادی نباشد، بر اساس اصل ضرورت تن دادن به چنین حکومتی جایز است.

بخش اخیر کتاب با عنوان «مستقبل الشوری» آغاز می‌شود. در این بخش، نویسنده ابتدا کوشش می‌کند که وضعیت موجود جوامع اسلامی و مخالفت این وضعیت با اصل شورا و مبانی آن را بیان دارد. سپس با توجه به شروع جریان بیداری اسلامی به تحلیل وضع مطلوب و چگونگی دستیابی به آن می‌پردازد.

نقد و ارزیابی کتاب

۱- با توجه به مطالب و محتوی کتاب، تلاش نویسنده برای استنباط و استخراج نظریه‌ای دینی برای اجتماع و نظام سیاسی مشخص می‌گردد و از این جهت قابل تقدیر است. ویژگی مهم این نظریه، آشتی بین حق مردم و التزام به شریعت در تعیین سرنوشت اجتماع است و با تلاش نائینی قابل مقایسه است.

۲- نکته دیگر اینکه تأکید شای بر جایگاه گفتگو در شورا و نیز دو اصل آزادی بیان و نقد و برابری همگان در اظهار نظر و مناقشه در ادله دیگران، بحثهای متفکرانه نظیر «هابرماس» در «وضعیت کلامی ایده آل» و «جان راولز» در نظریه عدالت را تداعی می‌کند. به عبارت دیگر، نویسنده به طور ناخود آگاه، تلاش کرده است تا از اصل شورا در شریعت و منابع دینی اسلامی، اصول آزادی و برابری را استخراج کرده و مبنای ایجابی برای آن بیابد.

۳- اصرار بر تمایز بین اصل شورا و دمکراسی از جمله مواردی است که در سراسر

کتاب به چشم می خورد. نویسنده وجوه مختلف این تمایز را مطرح می سازد و در برخی از موارد نظیر مقید بودن شورا به شریعت، گفتار او رواست. ولی در پاره‌ای موارد نشان از پیش داوریه‌های غلط و عدم احاطه وی نسبت به مدلهای دمکراسی در غرب دارد. دمکراسی نیز همانند شورا می تواند به عنوان یک اصل و روش مطرح و با التزام به دین نیز سازگار باشد. به علاوه الگوی دمکراسی مطلق آرمانی غیر قابل حصول بوده و از این جهت مقایسه شورا با آن غیر واقع بینانه به نظر می رسد.

۴- از نظرات نویسنده، ارتباط با آزادی سازماندهی و تنظیم مقررات شورا می توان دریافت که تطبیق اصل شورا با مقتضیات مختلف زمانی و مکانی، بر عهده عقل بشری نهاده شده است و از این رو جزئیات آن را، اجتهاد افراد است که تعیین می کند. چنین برداشتی الگوی شورایی را یک الگوی دمکراتیک تلقی می کند و بحث نویسنده پیرامون اختلاف در مفهوم را به یک دعوی لفظی تقلیل می دهد.

۵- جایگاه شورا در منابع فقه بحث جدیدی است که توسط مؤلف مطرح شده است. از نظر وی، اجماع و اجتهاد در سایه شورا محقق می شود و از این جهت شورا را می توان یکی از منابع شریعت برشمرد. تازگی بحث به این دلیل است که از سیاق ادله اقامه شده پیرامون اجماع و اجتهاد در فقه اهل سنت، چنین برمی آید که برداشت فوق مدّ نظر پیشینیان نبوده است.

در عین حال این برداشت قابل نقد نیز هست؛ چرا که اجماع به معنای اتفاق امت همیشه مبتنی بر شورا نبوده و چه بسا ناشی از یک سیره عقلایی و یا عرف باشد و توسعه مفهوم شورا به حدی که قابل اطلاق بر این دو باشد، قدری بعید به نظر می رسد. از سوی دیگر، تاریخ فقه، نشانگر تفرّد فقها و عدم التزام آنان به شورا در مقام افتا بوده است.

۶- نقطه ضعف دیگر اثر شاوی در بعد استدلالی آن است. همانگونه که از عنوان کتاب برمی آید، موضوع بحث فقهی بوده و لذا رعایت سبک مباحث فقهی در آن ضروری است. در حالی که برای خواننده مشخص می شود از استدلالات موجود در کتب فقهی و روش شناسی مباحث فقهی، کمتر پیروی شده است و سبک مباحث بیشتر

جنبه عقلی دارد. در مجموع ادعاهای بسیاری در جاهای مختلف کتاب طرح شده است که اثبات آن در چارچوب استدلال فقهی مشکل به نظر می‌رسد.

۷- زیاده‌گویی و تکرار مکررات به حدی است که حجم کتاب را نسبت به محتوای آن دو چندان و بلکه بیشتر ساخته است. خواننده با مشاهده این وضعیت نسبت به دقت و وزانت مباحث دچار تردید و در مواجهه با بسیاری مطالب، تندخوانی را ترجیح می‌دهد. علاوه بر این پاره‌ای از مطالب از موضوع بحث خارج و ارتباط آن با سایر مباحث کاملاً فرعی است.

۸- دیدگاه او در ارتباط با نظریه ولایت فقیه و جدا ساختن آن از مبنای نصب و امامت، حاکی از برداشت محدود وی دارد. قرائت وی از نظریه امام خمینی (ره) و تأکید بر عنصر انتخاب در نظریه ایشان، نشانگر عدم اطلاع وی از مبنای ولایت فقیه امام است.

پی نوشتها:

۱. توفیق الشاوی، فقه الشوری والاستشاره، ص ۷.
۲. همان، ص ۷.
۳. همان، صص ۱۰-۱۴.
۴. همان، ص ۱۱۲.
۵. این بحث موضوع مستقلاً است. برای اطلاع بیشتر ر. ک: محمد عبدالقادر ابوفارس، حکم الشوری فی الاسلام و نتیجتها دارالقرآن، عمان، ۱۹۸۸م - ۱۴۰۸ق.
۶. فقه الشوری والاستشاره، ص ۲۹۱.
۷. همان، ص ۲۹۵.
۸. عبدالرزاق، الاسلام و اصول الحکم، ص ۲۰۱.
۹. توفیق الشاوی، فقه الشوری والاستشاره، ص ۳۵۰.
۱۰. همان، ص ۳۵۲.
۱۱. همان، ص ۳۵۴.
۱۲. همان، ص ۳۶۵.
۱۳. همان، ص ۳۶۵.
۱۴. همان، ص ۳۷۰.
۱۵. برای اطلاع بیشتر ر. ک: محسن کدیور، نظریه‌های دولت در فقه شیعه، طرح نو، ۱۳۷۶.
۱۶. توفیق الشاوی، فقه الشوری والاستشاره، ص ۳۸۳.